

جنبش کارگری ایران و توصیه های سندیکاسازی

ناصر پایدار

ششم آبان ماه هشتاد و شش

همه چیز حکایت از این دارد که تاتاریسم، قلع و قمع، تروریسم، بگیر و ببند، زندان و شکنجه و اعدام های وسیع خیابانی تا لحظه حاضر و تا جایی که به جنبش کارگری ایران مربوط است تأثیر کند کننده چندان بر جای نگذاشته است. دلیل این امر هیچ رمزآمیز نمی باشد. «بالاخر از سیاهی رنگی نیست» وقتی بنا است انبوه توده های کارگر و خیل کثیر کودکان آنها زیر فشار ضربه شلاق فقر منبعث از نظام بردگی مزدی جان بسپارند، چه باک اگر که سپردن این جان با قطعه های سرب مذاب همان نظام دژخیم انجام گیرد.

زمانی مارکس با زیبایی کلام خاص خود از قول کارگران دنیا می گفت: «ما فقط زنجیرهایمان را از دست خواهیم داد» و امروز وضع برای بخش عظیمی از کارگران جهان از آن روز هم بسیار بدتر است. کارگران ایران در این زمره قرار دارند و حرف دل آنها همان است که بالاتر گفتیم.

هیچ نیازی به قرائت لیست اعتصابات کارگری ماههای اخیر نیست. کجای کل سلاح خانه کثیف سرمایه داری جهانی و کجای دوزخ پلشت وحشت و ترور سرمایه داری ایران را می توان سراغ گرفت که فریاد اعتراض توده های کارگر بلند نباشد؟! اگر فریادها به هر شکل در گلو خفه شده باشند دلیل بر نبودن آنها نیست، اما صدای اعتراض توده های طبقه کارگر ایران در چند سال اخیر هیچگاه خاموش نشده است و بالعکس روز به روز پر طنین تر می شود. تا اینجا دریچه امید کاملاً باز است. مشکل در جای دیگری خانه کرده است. هر چه کارگران عاصی تر، خشمگین تر، گسترده تر و رادیکال تر وارد صحنه مصاف می شوند، هر چه دامنه همبستگی و اتحاد طبقاتی آنان وسیع تر می گردد، هر چه شمار کثیرتری از توده های فروشنده نیروی کار در مراکز مختلف تولید و کار و گاه در وسعت یک استان (نمونه خوزستان) به حمایت از مبارزات همزنجیران خویش بر می خیزند (مثال نیشکر هفت تپه)، در یک کلام هر چه جنبش کارگری بیشتر از فتور و یأس و تشنت خود می کاهد، ناله های شوم و ناموزون سندیکا، سندیکای سندیکابازان سنتی و حرفه ای هم بلندتر و بلندتر می گردد.

اولین سؤال در این راستا آنست که مروجان ایده سندیکا چه کسانی هستند و از طرح آن به صورت یک راه حل در برابر جنبش کارگری چه مقصودی را دنبال می کنند؟ آیا خود توده های کارگر هستند که از سر ناآگاهی به چند و چون سیره سندیکا یا آنچه جنبش سندیکالیستی بر سر مبارزات طبقه آنها در دنیا آورده است، ندای سندیکاسازی سر می دهند؟! یا بالعکس دیگرانند که بسیار آگاه، در لباس دوست، در عمق شرائط کار و زندگی توده های کارگر یا در ورای آن، برای فروش همه هست و نیست جنبش کارگری به بورژوازی نقشه می چینند و برای پیشبرد هدفهای شوم خویش از هر نوع فرصتی سود می جویند؟ پاسخ این سؤال ساده است. اسم و رسم و نشان و عنوان سازمانیابی برای توده وسیع فروشنده نیروی کار در هیچ کجای جهان حائز هیچ ارزشی نیست. کارگر نیشکر هفت تپه و کل

کارگران ایران، در نازل ترین سطح اعتراض، حقوق معوقه خویش را می خواهند، دستمزد بالاتر مطالبه می کنند، علیه نداشتن دکتر و دارو و درمان فریاد می کشند، بی مسکنی، آوارگی و نداشتن اجاره بهای محل سکونت است که آنان را به طغیان وا داشته است، سخت گرسنه اند و شکم گرسنه فرزندانشان امکان هر آرامش و سکوت را از وجود آنان سلب کرده است. متشکل شدن برای توده کارگر جستجوی ظرفی برای پیشبرد مبارزه متحد، مؤثر و رادیکال جمعی علیه وضعیت بشرستیز مسلط و دستیابی به انتظارات و خواسته های خویش است. تعیین لفظ خاص تشکیلات و اینکه ظرف اعتراض او چه نام و نشانی به خود گیرد، بدون شک در شالوده عزیمت او حائز هیچ نقشی نیست.

به این ترتیب روشن است که در شرائط روز جامعه ایران، توده های کارگر نیستند که علم سندیکاسازی بر دوش خویش حمل می کنند، آنچه آنان می خواهند مبارزه علیه وضعیت موجود، علیه استثمار و فقر و محرومیت و بی حقوقی مرگباری است که امکان زندگی و زنده ماندن را از آنان سلب کرده است و علیه نظامی است که ریشه کل این استثمار، سیه روزی ها، حقارت ها و فلاکت ها در عمق آن ریشه دوانده است. با این حساب منادیان سندیکا را باید در جای دیگر پیدا کرد. سندیکا یک اصطلاح عام برای سازمانیابی کارگران نیست، هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی پروسه متشکل شدن کارگران را با لفظ عام سندیکا تداعی نماید. اساساً هیچ امر فی نفسه ای در خارج از واقعیت متعین مادی وجود واقعی ندارد. این حرف که گویا «فلان و بهمان حرف فی نفسه درست است» خود لفظی بسیار بی معنی و ابتذال آمیز است. سندیکا در دنیای معاصر کلاً و در جنبش کارگری جهانی مخصوصاً نام و نشان و آدرس بسیار آشنائی است. جائی برای مبارزه قانونی و حل و فصل اختلافات میان فروشندگان نیروی کار با صاحبان سرمایه است. کارگری که سندیکا می سازد، هر گاه که آگاهانه به این کار اهتمام نموده باشد به طور قطع کارگری اهل سازش و مماشات و بده و بستان با سرمایه داران و دولت سرمایه داری است. در غیر این صورت فریب خورده است و در پروسه کار متوجه اغفال خویش خواهد شد. کاملاً به جا است که گفته شود توده کارگر انگلیسی، فرانسوی و جاهای دیگر در قرن های ۱۸ و ۱۹ نیز این لفظ را به کار برده اند، در حالی که آنان واقعاً با سرمایه داری سر جنگ داشته اند و بنیاد این تشکل را برای سازش با نظام بردگی مزدی دنبال نمی کرده اند. این حرف درست است اما زبان و ادبیات و الفاظ در هر دوره تاریخی محتوای اجتماعی آن دوره و در رابطه با هر طبقه اجتماعی نوع نگاه، تبیین، انتظار و رویکرد طبقه معینی را بیان می کند. واژه «سوگند» در زبان فارسی به معنای «خوردن گوگرد» است و در السنه های قدیم ایرانی توضیح زبان شناسانه خاص خود را دارد، اما هیچ فارسی زبان امروزی واژه مذکور را با این محتوا و معنی استعمال نمی کند. اینکه در چند یا یک قرن پیش عده ای کارگر از این لفظ برای ظرف اتحاد ضد سرمایه داری خود استفاده کرده اند هیچ مدرکی به دست هیچ کس نمی دهد که در شرائط روز جهان رابطه ارگانیک و اینهمانی آن را با مبارزه قانونی رفرمیستی متناظر با تمکین جنبش کارگری به اساس کار مزدی، نادیده بگیرد و به این ترتیب عملاً مجوز تقدیس آن را به دست سندیکالیسم بسپارد. به محور اساسی بحث باز گردیم. این توده های کارگر نیستند که ساختن سندیکا را پیش می کشند، سندیکا نیز در ادبیات طبقه کارگر بین المللی عصر معنای بسیار کنکرت و شفافی دارد. نکته سوم و مکمل، آنکه سندیکافرمایان و پیشنهاد دهندگان پافشار و مصر آن بالعکس کارگران، به محتوای واقعی سندیکاسازی بسیار آگاهند. «ماکس

«بر» در تعریف ارتش رسمی حرفی می زد که غلط بود اما در باره توده سربازان مصداق داشت او می گفت: « انسان هائی که علیه هم می جنگند، بدون اینکه همدیگر را بشناسند، برای کسانی که با هم نمی جنگند اما همدیگر را خوب می شناسند» در اینجا نیز اگر کارگران با ناآگاهی لفظ سندیکا را بر زبان می رانند اما طراحان و مروجان راه حل سندیکاسازی خیلی خوب به آنچه می گویند اشراف دارند. پس ببینیم اینان به طور واقعی چه کسانی هستند. جواب این پرسش هم همسان پرسش های قبلی بسیار ساده است، اما در عین حال اندکی طنزآمیز نیز هست.

شجره خبیثه « توده ای» از بقایای حزب توده گرفته تا همپالکیهای اکثریتی آنان، تا درس آموختگان « ضد توده ای»!! آنها در طیف چپ سابق و لاحق در صدر این جدول قرار دارند. اینان سلسله جنبانان واقعی این تلاش و تقلا هستند. تاریخ حیات اینها از آغاز تا امروز با سندیکا از جمله سندیکاسازی نوع ساواک عجین بوده است. در مورد این جماعت رسم است که گفتگو، به توضیح و اوضاحت تعبیر می گردد اما این تعبیر هیچ درست نیست. کارنامه وقیح حزب توده به هیچ وجه مانعی برای فریب خوردن توده های کارگر ایران در قبال راه حلهای سندیکالیستی بازماندگان امروزش نیست. این حزب با همان ماهیت ارتجاعی بورژوائی و ضد سوسیالیستی اش در طول سالهای زیادی بر خلاف احزاب کاغذی امروز و آدمهای کاغذی ترشان در میان بخش قابل توجهی از طبقه کارگر ایران نفوذ داشته است. برای یافتن این نفوذ هم به هیچ تحلیل، راهکار و افق پردازی رادیکالی نیاز نداشته است. در جامعه ای که خواندن « ماهی سیاه کوچولو» برای گرفتن چند سال زندان کفایت می کرد، اپوزیسیون نمائی در مقابل دولت هار بورژوازی ارج و قرب زیادی همراه داشت، به ویژه اگر که پیرایه های کارگر دوستی و دفاع از حقوق کارگران نیز بر آن بار می شد. « توده ای» ها در آن فرصت خاص تاریخی در برهوت سیاه گم شدن سوسیالیسم طبقه کارگر، در عصر استیلای اردوگاه و عروج جنبش های خلقی و امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی برای دواندن ریشه در سرزمین زندگی کارگران بسیار تلاش کردند. کمتر شهری از شهرهای ایران بود که قشری از کارگرانش در سطحی و به نوعی از شبکه ارتباطی، آموزش و اثرگذاری این حزب ضد سوسیالیستی کارگرنا بیرون باشد. تربیت یافتگان آن دوره حزب در دوره های بعدی به کار خود ادامه دادند، این کار چند نسل تداوم یافت و نسل امروزی آنها به رغم تمامی پیشینه زشت و نفرت باری که با خود حمل می کنند باز هم در جامعه و در میان کارگران بی نفوذ نمی باشند. اصلی ترین دلیل این امر موقعیت ضعیف جنبش کارگری و ضعف مفرط جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی این طبقه است. در هر حال بخش قابل توجهی از فروشندگان متاع تقلبی سندیکا را این دار و دسته تشکیل می دهند.

از حزب توده و ابوابجمعی اش گفتیم. شجره « توده ای» مطلقاً در دار و دسته های پراکنده باقی مانده از حزب سابق یا طیف نسبتاً وسیع اکثریتی های لاحق خلاصه نمی شود. ساده لوحی محض است اگر جماعت موسوم به « راه کارگر» را از این شجره و از طیف دشمنان هر نوع جنب و جوش ضد کار مزدی جدا کنیم. فرق اینان با آنان اساساً در این است که اولی ها قبله خود را از شرق به غرب تعویض کرده اند و امروز عموماً به جای کشیدن سجاده به سوی اردوگاه رو به کاخ سفید نماز می خوانند. دومی ها طور دیگری می اندیشند، اینان با فروپاشی اردوگاه، برای سوسیالیسم خویش فتوای دوره غیبت و عصر انتظار ظهور مجدد اردوگاهی دیگر را صادر نموده اند. سوسیالیسم هر دو بی هیچ کم و کاست عین هم است، نگاه هر دو به جنبش کارگری نگاهی هم سنخ است، نسخه تشکل آنها

برای کارگران در مطب واحدی پیچیده می شود، آنان مطالبات همگنی را به کارگران توصیه می کنند. بافت کارگری آنها میراث آموزش ها و پیوندهای حزب توده پیشین است. در سالهای نخست بعد از انقلاب بهمن شمار قابل توجهی از کارگران و غیرکارگران معترض به انحلال کامل حزب در سازمان های جاسوسی و امنیتی دولت اسلامی بورژوازی راه پیوند با شاخه های غیرجاسوسی آن جریان را در پیش گرفتند. «راه کارگر» چیزی سواى این نبوده است و هوادارانش امروز بسیار طبیعی است که از مبلغان سندیکالیسم و مروجان ایده سندیکاسازی در میان کارگران ایران باشند.

«دوم خردادی» ها گروه بعدی مدافعان حق سندیکا برای توده های کارگر می باشند. اینان نیز از همان زمان پهن کردن بساط در مقابل رقیبان اندرونی خویش، در لابلای عتیقه های مسماری اصلاحات، بسته بندی سندیکا را برای فروش در محله های کارگری بسیار مناسب یافتند و در شنبه بازارهای تجاری خود به طور مکرر آن را جار زدند. جلوداران آنها در جستجوی بازشناسی راهکارهای تحکیم پیوندهای قومی، طبقاتی و «انترناسیونالیستی» خود با بورژوازی جهانی تجربه توسل به سندیکا را برای غلبه بر جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر بسیار گرانبها تشخیص دادند و در این گذر، خلاق هم بودند. برخی از آکادمیسین های علوم سیاسی شوروی سابق اصرار داشتند که رژیم شاه ایران از ظرفیت لازم برای برنامه ریزی سوسیالیستی اقتصاد و ایجاد یک ایران مدرن سوسیالیستی و کمونیستی برخوردار است!!! دار و دسته دوم خرداد هم برای سندیکالیستی کردن جنبش کارگری ایران راه میان بر و زایمان بدون هیچ درد را برگزیدند. از اعوان و انصار خویش در شوراهای اسلامی و خانه کارگر و سازمان های پلیسی دست پخت سابق خود خواستند که سندیکاچی شوند و با حفظ سمت پیشین یک تیر را در سه شکار همزمان به کار گیرند، نام و نشان نفرت انگیز گذشته را با اسمی آراسته جایگزین سازند، با رقیبان رقابت و با جنبش ضد سرمایه داری کارگران به هر قیمتی دشمنی کنند. سخن کوتاه، جمعیت قابل توجهی از جارچیان سندیکاسازی را نیز این جماعت تشکیل می دهند.

در بخش جدی سناریو اشاره به نام گروههای بالا شاید کافی است. پس بهتر است که گوشه چشمی به بخش طنزگونه آن بیاندازیم. چپ دموکراسی طلب خلقی، سوسیالیست نما و ظاهراً غیر اردوگاهی ایران تاریخاً سندیکالیست بوده است اما تاریخاً هم سندیکالیسم خویش را زیر لوای دسته بندی سندیکاها به انواع سیاه و زرد و قرمز و نارنجی و سایر رنگهای دیگر مستور می ساخته است. فلسفه عشق ورزی این چپ به سندیکا بسیار روشن است و در انسجام با کل ساختار وجود اجتماعی و طبقاتی آن است. رژیم ستیزی به جای جنبش ضد کار مزدی، ایده تسخیر قدرت سیاسی توسط حزب و سکت به جای سازمان سراسری برنامه ریزی کار و تولید سوسیالیستی توسط آحاد توده های کارگر، نیاز مبرم سازمان سکتی و حزبی به جنبش کارگری بعنوان تسمه نقاله عروج به مسند قدرت سیاسی، تئوری پیشینه دار جبر بورژوائی بودن، صنفی بودن و اقتصادی محض بودن جنبش خودانگیخته کارگران، نظریه سخت جان احتیاج اجتناب ناپذیر توده های کارگر به تئوری و سکت فرهیختگان خارج از طبقه خویش، بازمانده های نظریه آویزان سازی طبقه کارگر به جبهه واحد «ضد امپریالیستی» و پاره ای عقاید و افکار و روایت های دیگر لاجرم سندیکالیسم را به عنوان نسخه تشکل یابی طبقه کارگر در پیش روی نیروهای مختلف و متفرق اما همگن طیف چپ قرار می داده است. اینکه چرا در این سیستم نگاه، در عین حال سندیکالیسم تقبیح و سندیکاها رنگ

رنگ می شده اند نیز جای هیچ تعجبی ندارد. ضدیت با رژیم سیاسی به صورت فراطبقاتی و بورژوائی طبیعتاً سندیکاها را در برابر دیکتاتوری هار دولتی این نظام « غیرسندیکالیست » می شد. به این معنا که آرزوی « سندیکای سرخ » در سر می پرورد. تقسیم بندی اخیر و کل فرایند سندیکالیست بودن و نبودن چپ از محل دیگری نیز به اندازه کافی تغذیه می نمود. اردوگاه سابق شوروی به هر حال در داربست مجادلات خود با قطب دیگر سرمایه داری جهانی رنگ بودن سندیکاها را همه جا به جنبش کارگری، احزاب برادر و فعالین چپ تعلیم می داد. در اینجا همه سندیکاها در ساختار نظم سرمایه داری کشورهای غربی « زرد » بودند، اما تمامی سندیکاها مسخ در نظم سیاسی اردوگاه سرمایه داری دولتی « سرخ » قلمداد می شدند. آنچه در همه این موارد و در رابطه با کل این طیف مصداق واقعی و واحد داشت این بود که سندیکالیسم تا آنجا که به مناسبات میان جنبش کارگری و نظام بردگی مزدی مربوط می شود بسیار خوب است و باید از آن دفاع نمود اما آنجا که به تقابل میان بخش های مختلف بورژوازی مربوط می گردد باید سرخ، شرقی و ضد رژیم باشد.

چپ دموکراسی طلب سکتاریست، سوسیالیست نما و اهل رژیم ستیزی فراطبقاتی با این پیشینه و ساز و برگ سیاسی و فکری هم در کل طیف خود در طول چند سال اخیر از مبلغان بسیار پافشار و استوار سندیکا سازی در رابطه با جنبش کارگری ایران بوده است. آنان که در روزهای امتداد انقلاب بهمن برای مدتی به لفظ « شورا » دخیل می بستند، در سالهای اخیر همه جا همدل به تقدیس نقش سندیکا پرداختند. از کاشفان پرافاده « مجمع عمومی » ها تا « شورا » چپان پیش و پس سال های ۶۰ و از درس آموختگان توده ای نهاد سندیکاها ساواک ساخته شرکت نفت تا مباحثیان « شورش آوریل » از ورثه لومپن پرولتاریای منجمد خودفریب دوره سابق تا فعالین کارگری اسپر توهم به طیف فرمیسم چپ به طور کلی همه و همه در ستایش سندیکا داد سخن دادند و برای پهن کردن بساط آن در پیش پای مبارزات روز کارگران به جانفشانی پرداختند. در کنار همه مؤلفه ها و داده های مرکب کارکرد این طیف، ستیز مشترک آنها با جنب و جوش مستقل ضد سرمایه داری توده های کارگر و خصومت آنها با تلاش فعالین کارگری ضد کار مزدی خارج از مدار حزب بازی سکتاریستی نیز عامل مهم دیگری برای اصرار و ابرام بیشتر آنها در تبلیغ اسم و رسم سندیکا بود.

راه حل سندیکا و سندیکاسازی نسخه مشترک همه جریانات فوق برای جنبش کارگری ایران در وضعیت موجود است. کارگران می خواهند علیه استثمار و گرسنگی و حقارت و همه مصائب اجتماعی و طبقاتی دامنگیر خویش و علیه نظام موجد این بلیه های شررناک ضد انسانی مبارزه کنند و اینان، این جریانات هستند که نقشه سندیکا و آدرس سندیکا سازی را در میان آن ها، توزیع می کنند. استقبال توده کارگر از پیشنهاد این جماعت به طور قطع استقبالی مبتنی بر توهم و ناآگاهی مفرط به نقش جنبش سندیکالیستی است. آنان ظرفی برای مبارزه علیه استثمار و مظالم سرمایه داری می جویند. به همین دلیل گفتن و نگفتن این نام توسط آنها معضل هیچکس نیست. بحث بر سر محتوای طبقاتی و اجتماعی مبارزه ای است که جریان دارد. اینجا است که جدال با جریانات بالا از جمله نیروهای درون طیف فرمیسم چپ بیشترین اهمیت را می یابد. برای رهائی جنبش کارگری ایران از شر راه حلهای سندیکالیستی و سندیکابافانه قبل از هر چیز باید بر بسیج سراسری توده های این جنبش حول مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری و

طبقاتی تأکید نمود. آنچه در روزهای اخیر توسط گرایش رادیکال ضد سرمایه داری درون « کمیته هماهنگی»، در توضیح ریشه کشاکش رویکردهای متفاوت در این کمیته و در تشریح راه برون رفت از بن بستهای حاد فعلی بیان شده است، موضوعی است که برای فعالین رادیکال کارگری در هر کجا که هستند، می تواند قابل تعمق باشد. پیش کشیدن منشور مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری به عنوان محور اساسی پروسه تلاش برای اتحاد و سازمانیابی توده های کارگر در هر یک از مراکز کار و تولید و همزمان به صورت سراسری در همان حال که مبرم ترین وظیفه روز ما در پراتیک کارزار طبقاتی علیه نظام بردگی مزدی است میدان تقابل ریشه ای با راه حل های راست و چپ سندیکالستی نیز می باشد.

مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری در فرهنگ سوسیالیسم طبقه کارگر معنی و موضوعیت ویژه ای دارد. بحث بر سر اندازه، مقدار و طول لیست این مطالبات نیست. بالاترین مطالبه رفاهی و معیشتی کارگران وقتی که در داربست جنبش اتحادیه ای قرار گیرد از بار ضد سرمایه داری تهی می شود، اما حتی خواست پرداخت دستمزد معوقه توده های کارگر ایران می تواند به نوعی و بر سینه کش روندی طرح گردد که ضد سرمایه داری باشد. این یک مسأله بسیار جدی است. مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری یک مانیفست طبقاتی است. از درون آناتومی مارکسی عینیت حاضر جامعه یا جهان معین کاپیتالیستی بیرون می آید، کل تار و پود پروسه کار جامعه موجود و همه دار و ندار محصول اجتماعی تولید شده توسط کل توده های کارگر را خواه به صورت کالا و خواه در شکل آنچه نام « خدمات»!! یافته است یکجا در پیش روی کارگران پهن می کند، کالبدشکافی رابطه خرید و فروش نیروی کار را به صورت کنکرت و در سیمای شرائط کار و زندگی و استثمار و بی حقوقی کارگران در عمق سلول های ذهن و اندیشه آنان کشت می نماید، تا در این گذر هستی اجتماعی بالفعل توده های کارگر را به هستی آگاهتر، بصیرتر و هشیارتر طبقاتی علیه سرمایه ارتقاء دهد و آنگاه متناسب با آرایش قوای طبقاتی روز، مطالبات فوری طبقه را سنگر نبرد جاری قرار می دهد.

مطرح نمودن این مطالبات، فعالیت جامع الاطراف برای سازمانیابی توده های کارگر حول آنها، مبارزه علیه هر نوع تلاش برای انتقال جنبش کارگری به چهارچوب مبارزه قانونی و قانونسالاری نظام بردگی مزدی، اتکاء به نیروی پیکار توده های کارگر بعنوان تنها مرجع تعیین محور و مسیر و افق مبارزه طبقاتی، افشاء سندیکالیسم، فرمیسم چپ و راست در متن این پروسه پیکار، فراهم نمودن همه زمینه های لازم برای دخالت آزاد، خلاق، مبتکر، شورائی و مستقیم تمامی آحاد کارگران در پروسه تشکل یابی خود و در همه امور مربوط به مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری، ارتقاء آگاهی و بینش و بصیرت طبقاتی کارگران در فرایند جاری مبارزه با کمک کالبدشکافی مستمر کل عینیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نظام سرمایه داری و سایر تلاشهای مشابه، خطوط کلی کارهائی است که با انجام آنها جنبش کارگری گام به گام استخوانبندی قدرت خود را در مقابل بورژوازی مستحکمتر خواهد ساخت و در همان حال خطر افتادن به ورطه راه حل های سندیکالیستی را در هر سیاق و شکل و شمایل از پیش پای خود بر خواهد داشت.

خطر جدی سندیکالیسم و سندیکاسازی برای جنبش کارگری ایران و برای کل زندگی و زنده ماندن طبقه کارگر ایران در شرائط حاضر نه نام و قواره و نشانی این نوع سازمانیابی که نقش واقعی آن در تکه تکه کردن و سلاخی

جنبش کارگری، آویختن این جنبش به دار قانونیت سرمایه داری و به شکست کشاندن مبارزات کارگران در ادامه تمامی شکست های فاجعه بار پیشین است. بحث اسم و رسم در میان نیست. سخن از این است که کارگر نیشکر هفت تپه با فرض داشتن یک سندیکا، در چهاردیوار اتحاد سندیکائی، بدون حمایت سراسری کل طبقه کارگر ایران و بدون اینکه کل کارگران قدرت متحد طبقاتی خود را در پشت خواسته های او به صف کنند، قادر به تحمیل هیچ مطالبه ای بر نظام سرمایه داری نیست. این مسأله بدون هیچ کم و کاست در مورد کلیه بخش های طبقه کارگر در کلیه مراکز کار و تولید، در هر کجای ایران مصداق دارد. آنانکه به دروغ، زیر لوای بی تفاوتی اسم و رسم، این مسأله اساسی و حیاتی جنبش کارگری را خط می گیرند دوستان طبقه کارگر نیستند. امروز کارگر نساجی و آموزش و نفت و ذوب آهن و بیمارستان و راننده شرکت واحد و مس سرچشمه یا نیشکر هفت تپه، یا کارگران هر کجای دیگر، شاغل یا بیکار، زن یا مرد، مولد یا غیر مولد نیاز به یک اتحاد سراسری رادیکال، متحد و متشکل ضد کار مزدی دارند. بدون این کار حتی مطالبات بسیار ساده را هم نمی توانند به صورت دوام دار و تضمین شده بر بورژوازی تحمیل نمایند.

در سخن از معضل اساسی روز جنبش کارگری ایران معمولاً بر نداشتن تشکیلات و پراکندگی این جنبش به درستی تأکید می گردد. ترجیح بند همه حرفها این است، اما آنچه کمتر مورد کندوکاو واقع می شود، دلایل واقعی این پراکندگی و راه حل درست غلبه بر آن از سوی توده های کارگر است. به طور معمول دیکتاتوری هار مسلط، محوری ترین و گاه تنها موضوعی است که در گفتمان نیروهای چپ به عنوان عامل این تشتت و بی تشکیلاتی مورد بحث قرار می گیرد. راه حل نیز به طور معمول دعوت کارگران به سندیکاسازی است. با ذکر این تبصره که برخی از گروههای چپ احياناً نام همان سندیکا را با واژه «شورا» جایگزین می سازند. انگشت نهادن بر صرف پدیده دیکتاتوری و بیرون کشیدن راه حل سندیکاسازی یا در بهترین حالت تعویض نام همین سندیکا با اصطلاح «شورا» موضوعات همگن و هم سنخی هستند. وقتی که در منظر سیاسی نیروهای تحلیل گر، مبارزه با اساس سرمایه داری هیچ جایگاهی ندارد، وقتی که ریشه کل گرسنگی و فقر و بیکاری و سیه روزی در وجود دیکتاتوری خلاصه می شود، زمانی که قرار است فقط با این دیکتاتوری در چالش باز گردد، بدیل سندیکا نیز جای مناسب خود را احراز می کند. با این تبیین که بالاخره در شرائط جامعه ایران سندیکا سازی هم یک پروسه مبارزه با دیکتاتوری است. مگر نه این است که بورژوازی حتی به سادگی آماده قبول خواست سندیکا نیز نمی باشد پس چه بهتر که گوشت و پوست توده های کارگر هیزم تنور دموکراسی خواهی فرمیسم راست و چپ یا صاحبان همان تحلیل ها و پیشنهادات گردد!! از این مهمتر فرض کنیم که کارگران به رغم همه موانع موفق شوند و سندیکا بر پا دارند. باز هم فرمیسم راست و چپ توفیق یافته است با گل جنبش کارگری گور جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر را پر کند!! زیرا که از یکسوی تسمه نقاله ای برای خزیدن به قدرت یا لاقل فشار بر دیکتاتوری مسلط یافته است و از سوی دیگر کارگران را به جای سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی روانه سندیکاسازی ساخته است. «ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است»!!!

طرح این نکته که دیکتاتوری مانعی اساسی بر سر راه متشکل شدن کارگران است مصداق همان ضرب المثل

معروف « چشم بسته غیب گفتن است» معلوم است که دیکتاتوری هار سرمایه داری چنین است اما باید دید که همین دیکتاتوری چگونه و از درون چه فرایندی شیرازه ارتباط کارگران را از هم می گسلد و زمینه های سازمانیابی توده های کارگر را از هم می پاشد. دیکتاتوری سد راه مبارزه است، اعتراضات را خفه می کند، امید به پیروزی مبارزات را از همه سو نابود می سازد، استیصال، بی افقی و یأس را در زندگی کارگران کشت می کند و آبیاری می نماید، رشته های اعتماد را قیچی می کند، امکان بالندگی و رشد آگاهی کارگران را کاهش می دهد، دامنه انتظارات را محدود و محدودتر می سازد و سقف توقعات توده فروشنده نیروی کار را پائین می آورد. دیکتاتوری مسلماً همه این بلاها را بر سر جنبش کارگری می آورد. سؤال بسیار مهم در این رابطه مشخص آن است که پروسه متشکل شدن کارگران در زیر ضربات شلاق این دیکتاتوری چگونه پیش خواهد رفت و فعال کارگری برای کمک به این پروسه چه سیاستها و راهکارهایی را باید اتخاذ نماید؟ جواب را باید از متن واقعیت زمخت ماجرا بیرون آورد. دیکتاتوری با تمامی صلابت و قدرت در همه جا مستولی است اما کارگران زیر فشار فقر و نداری و گرسنگی در حال مبارزه نیز هستند. پس باید هر چه وسیع تر در عمق این مبارزه فروشد. باید در همین جا رشته های اعتماد را به هم پیوند زد، بذر آگاهی و بیداری نسبت به استثمار و روند کار موجود که بستر و بنیاد این استثمار و همه بلایا است را در سینه افکار و اذهان کشت نمود، باید با پیوند خوردن و اعتماد به هم، بی اعتمادی ها را جاروب نمود، باید پروسه بکارگیری قدرت را جایگزین ناامیدی و استیصال ساخت و باید بسیار کارهای دیگر انجام داد. همه اینها روند سازمانیابی شورائی ضد کار مزدی است و جنبش کارگری ایران تنها در این گذر و از درون فرایند سازمانیابی شورائی همه آحاد خویش است که می تواند به صورت یک قدرت مستقل متشکل و متحد طبقاتی در مقابل نظام بردگی مزدی وارد صحنه مضاف شود.

تفاوت سازمانیابی سندیکالیستی و شورائی کارگران بر خلاف دعاوی عوامفریبانه سندیکالیست ها یا بقایای منقرض چپ خلقی مدعی سوسیالیسم، بسیار بسیار زیاد است. در حالت دوم کارگران همراه با فعالان جنبش آنها در مراوداتی عمیق و تنگاتنگ در عمق شرائط کار و زندگی و استثمار خویش علیه این استثمار، علیه تمامی بی حقوقیها و ستمکشیها و علیه کلیه اشکال تسلط سرمایه بر هست و نیست زندگی خود دست به کار متحد شدن با هم می گردند. در اینجا ریشه تمامی دردها و رنجها و سیه روزی ها در وجود رابطه خرید و فروش نیروی کار جستجو می شود. آگاهی به عینیت موجود سرمایه داری است که آگاهی توده های کارگر می گردد. کل کارگرانند که سخن می گویند، راه چاره می جویند، احتیاج به وحدت و همدلی و متشکل شدن را اندیشه می کنند. همه افراد کارگرند که برای یافتن هم و برای تعمیق راه حل جوئی به سراغ هم می شتابند، به هم اعتماد می کنند و پروسه اعتماد گسترده طبقاتی به یکدیگر را معماری می نمایند. در اینجا آنچه تکوین می یابد قدرت طبقاتی ضد سرمایه داری آگاه کارگران است. همین قدرت است که در مبارزه روزمره در مقابل بورژوازی می ایستد، رشد می کند و برای سراسری شدن تلاش می نماید.

سندیکاسازی فرایند متضاد این پروسه و کبریتی برای سوزاندن آن است. در اینجا عده ای جمع می شوند و از کارگران می خواهند که به آنها حق قیمومت تفویض کنند. از کارگران می خواهند تا آنها را قیم خویش سازند و آنها با کسب مجوز این قیمومت با نمایندگان بورژوازی و دولت هار سرمایه داری برای حل و فصل مشکلات توده های

کارگر به شور بنشینند!!! پروسه سندیکاسازی این است و این کار خفه ساختن اعتراضات کارگران، قیچی نمودن مراودات تنگاتنگ جنبشی آنها، گستردن دام مصالحه میان استثمارگر و استثمار شونده، آتش زدن به خرمن قدرت کارگران و انهدام پروسه سوخت و ساز توسل آنان به اعمال قدرت وسیع طبقاتی در مقابل نظام سرمایه داری است. بحث بر سر لفظ و اصطلاح نیست، محتوای آن منظور است. روند سنیکاسازی در همه جای دنیای پدیده ای معلوم الحال است و به بطور کنکرت در جامعه ما روند راهسازی و تسطیح جاده برای از بین بردن همان میزان اعمال قدرت جمعی و اتکاء به خود طبقاتی معینی است که دیکتاتوری هار بورژوازی قادر به محو آن نشده است. اهمیت نقد سندیکا و سندیکاسازی از این جا نشأت می گیرد. درست به همان گونه که پافشاری عامدانه نام سندیکا از سوی طیف گسترده نیروهای بالا نیز از عمق نیازهای سیاسی حزب، گرایش و سکت خود آنان سرچشمه گرفته است.

ناصر پایدار

۲۷ اکتبر ۲۰۰۷

منبع: سایت سیمای سوسیالیسم